

حکومتی که حکومت نیست

امروزه نامهای ساختگی که مانند نقل و نبات بر سر زبانهاست ، ما را در معنایشان میفریبند . میگویند « حکومت ایران » . ولی ما حکومتی نداریم . حکومت ، موقعی « هست » که اصالتی داشته باشد . حکومت ، در چهارچوبه تفکر آخوندی ، اصالتی ندارد ، بلکه نقش « ابزار و آلت » را برای او بازی میکند ، و حکومت ، فقط « تابع » استنباطهای آخوند از فقه و شرع است . ولایت فقیه ، یا مرجع تقلید ، به حکومت ، حکم میکند که چه باید بکند . حکومت در واقع ، ابزار و آلت اجراء و تنفیذ حکم آخوندیست ، که از شریعت ، مشروعیت آن حکم را استخراج میکند . هنگامی که حکومت ، از آن امتناع میورزد که بطور کامل عیار ابزار یا آلت احکام آخوندی باشد ، آنگاه آخوند ، ملت را از حکومت ، نه تنها دور و بیگانه میکند ، بلکه اعتماد ملت را از حکومت ، سلب میکند، و حکومت را غاصب حق میداند . سدهاست که سلب اعتماد ملت از حکومت ، شده است . آخوند چون در حکومت ، ابزار اراده اش را میخواهد ، و حکومت از این ابزار بودن ، سر پیچی میکند ، بلکه بتواند سرپای خود بایستد و مستقل بشود و اصالت بیابد ، آخوند ، مردم ر بطور کلی نسبت به حکومت ، بد بین میکند . همین بد بینی و بی اعتمادی ، حکومت را منحط و فاسد میکند . نه تنها مردم به قدرت فاسد ، بدبین هستند ، بلکه بدبینی و بی اعتمادی ملت به حکومت ، حکومت را فاسد میکند . این بد بینی و بی اعتمادی ، نه تنها قدرت حکومت را میکاهد ، و او را « زورورزو قهرگرا » میسازد ، بلکه امکان پرداختن به هرگونه اقدام مفیدی را از حکومت میگیرد . این تئوری « غاصب بودن حکومت » را که آخوند شیعه در ضمیر ایرانیان جا انداخته است ، ایران را از ایجاد یک حکومت مورد اعتماد باز میدارد که از خرد خود ملت ایران پیدایش یافته باشد .

این اندیشه که « حکومت باید فقط و فقط بر خرد انسانی استوار باشد » از اصول بنیادی فرهنگ ایرانست . سوء استفاده ها و سوء تعبیرهایی که از این اندیشه در هزاره ها شده است ، از اعتبار و ارزش این اندیشه نمیکاهد . فرهنگ ایران از هرگونه حکومتی میخواهد که طبق خرد ، داد بکند . خرد ، شالوده است و داد ، که قانون و عدالت و نظام حکومتی و قضائی است ، پیآیند بلاواسطه و مستقیم آن . در آغاز شاهنامه این عبارت میآید که « ستایش خرد را ، به از داد ، داد » . به عبارت دیگر ، خرد ، اولویت بر داد دارد . خرد ، سرچشمه داد (قانون ، عدالت ، نظام سیاسی و قضائی و اقتصادی) است .

خرد ، در فرهنگ ایران ، از سر و کله نمیتراود ، بلکه تراوش و رویش و زایش « کل تن و وجود انسان » است . به همین ترتیب ، خرد ، در اجتماع ، از یک فرد که سر یا کله اجتماع خوانده شود ، پیدایش نمی یابد ، بلکه از کل اجتماع پیدایش می یابد . حالا این فرد ، چه شاه باشد ، چه آخوند و امام و ولایت فقیه و خلیفه باشد ، فرق نمیکند .

حکومت یا نظام و قانونی که از « خرد ملی » نجوشیده باشد ، اصالت و حقانیت وجودی ندارد . هیچ قدرتی حق ندارد ، حکومت و نظام و قانونی که از جان ملت جوشید و روئید ، ابزار و آلت دستش بکند . وقتی حکومت ، ابزار مرجع تقلید شد ، آنگاه این مرجعیت است که سرچشمه وضع قانونست ، نه بینشی که از هماندیشی ملت زائیده است . استنباط این مرجعیت از شریعت است که مشروعیت به قانون میدهد . قانون باید مشروع یعنی تابع استنباط ذهن متحرک آخوند باشد . بدینسان ، آنچه را امروزه قانون اساسی اسلامی میخوانند ، هیچگونه ارزش و اعتباری برای آن مرجع ندارد . بدینسان ، قانونی که باید مشروع باشد ، حکومت در اجرای آن قانون ، برضد خرد و برضد ملت کارمیکند . حکومتی که ابزار آخونداست ، ملت را به اوج حقارت تنزل میدهد .

ملت در خردورزیست (خردورزی = خرتیدن) که خود را به عنوان « یک شخص سیاسی و حقوقی » درمی یابد که حق وضع قانون و مرجع وضع قانون و مرجع تاءسیس حکومتست . چنین حکومتی نباید تقلیل به ابزار بیابد ، چه ابزار یک حکومت بیگانه بشود ، چه ابزار یک مرجع تقلید . ملت ، قانون را موقعی قانون (داد) میداند که از خرد ملی اش زاده شده باشد ، نه از شریعتی و نه از ایدئولوژی . تا خرد ملت ، سرچشمه وضع قوانین و پیدایش نظام سیاسی و اقتصادی و قضائی نباشد ، هنوز آن ملت ، ملت نشده است .